

فارسی یازدهم

از درس 1 تا انتهای 2

ستایش "لطف خدا"

چاشنی*: مزه، طعم

حلاوت*: شیرینی، (حلاوت سنج معنی: معیار سنجش)

احسان: نیکی کردن، خوبی، مترادف: انعام، دهش

نژند*: خوار و زبون، اندوهگین

نهادن: خلق کردن، آفریدن، معنی دیگر: قرار دادن، گذاشتن

نی: نه

قرین: نزدیک، هم دم

ادبار*: نگون بختی، پشت کردن

اقبال*: نیک بختی، روی آوردن

توفیق*: آن است که خداوند، اسباب را موافق خواهش بنده، مهیا کند تا خواهش او به نتیجه برسد؛ سازگار گردانیدن

یک سو نهادن پا: کنایه از پشت کردن، کاری نکردن

تدبیر: چاره اندیشی، عاقبت نگری، مترادف: درایت، حزم

رای: تدبیر، فکر، معنی دیگر: عقیده، نظر

خرد: عقل، ادراک، هوش

تیره رای: بد اندیشی، ناراستی

کمال: نهایت، کامل شدن

درس یکم "نیکی"

رویه: کوتاه شده روباه

فروماندن*: متحیر شدن، (فرومانده: متحیر، درمانده، ناتوان)

صنع: آفریدن، ساختن، (معنی دیگر: نیکویی کردن)

چون: چگونه، چطور، (قید پرسش)

درویش: فقیر، تهی دست، معنی دیگر: صوفی، عارف

شوریده رنگ: آشفته حال (کسی که در اثر آشفتگی حالش، رنگ چهره اش تغییر میکند)

برآمدن: ظاهر شدن، نمایان گردیدن

شغال*: جانور پستانداری است از تیره ی سگان که جزو رسته ی گوشت خواران است.

نگون بخت: بدبخت، سیاه بخت، (نگون: خم شده، واژگون)

روزی رسان: روزی رساننده (خداوند)

قوت*: رزق روزانه، خوراک، غذا

یقین: باور و ایمان قلبی، اطمینان از چیزی

دیده: چشم، معنی دیگر: دیده شده، دیده است (جزو واژه های ایهام دار)

شدن: رفتن، مُردن، معنی دیگر: فعل اسنادی

پیلان: فیل ها

تیمار: غم، فکر، غمخواری، معنی دیگر: پرستاری

زَنخدان*: چانه

جیب*: گریبان، یقه

زَنخدان در جیب فرو بردن: کنایه از کوشش نکردن

غیب*: پنهان، نهان از چشم، (در این جا آن چه انسان نسبت به آن ناآگاه اند و فقط خداوند می داند)

چنگ*: نوعی ساز که سر آن خمیده است و تارها دارد. معنی دیگر: پنجه ی دست

هوش: حال، توان، جان، معنی دیگر: آگاهی، عقل، زیرکی/ مرگ

محراب: جای ایستادن پیش نماز در مسجد، معنی دیگر: بالای خانه، صدر مجلس

دغل*: مکر و ناراستی (در اینجا به معنی مکار و تنبل)

شل*: دست و پای از کار افتاده

وامانده: پس مانده، معنی دیگر: درمانده، خسته

افکندن: انداختن

دست کسی را گرفتن: کنایه از کمک کردن، یاری کردن

بخشایش: عفو کردن، گذشت کردن (بخشش: عطا کردن، چیز را به کسی دادن)

کَرَم: سخاوت، بخشندگی، جوانمردی، مترادف: مَرَوّت
دُون هَمّت:* کوتاه هَمّت، دارای طبع پست و کوتاه اندیشه (دُون: پست، ضعیف)
سَرّا: منزل، خانه (هر دو به معنای سرای مجازاً: هر دو دنیااست.)

بوستان: باغ، گلستان (شکل کوتاه شده ی بوستان)

معیار: وسیله ی سنجش، اندازه، پیمانہ

حاجت: نیاز، آرزو، مترادف: دریاست

صورت بی صورت: تصویر غیر قابل توصف

تافتن: تابیدن، معنی دیگر: تاب دادن، پیچیدن

فخر: افتخار، نازیدن، مترادف: مباحات

نام و ننگ: آبرو

عار: عیب، ننگ، رسوایی

تفرّج: سیر و گذشت، تفریح، گردش

ضایع: بی فایده، تباه

بارگه: ایوان، آستانه (کوتاه شده ی بارگاه)، خیمه ی پادشاهی

دلدار: معشوق، محبوب، معنی دیگر: دلیر، شجاع، مترادف: جانان، دلارام

گنج حکمت "همت"

کمر بسته: کنایه از آماده

گرانی: ثقل و سنگینی، معنی دیگر: خودخواهی

همت: قصد، اراده، عزم قوی

حمیت*: غیرت، جوانمردی، مردانگی

درس دوم "قاضي پست"

شبگیر*: سحرگاه، پیش از صبح

برنشستن*: سوار شدن

کران*: ساحل، کران

باز: پرنده ی شکاری (باز را برای شکار پرندگان تربیت می کردند)

یوز*: یوزپلنگ، جانوری شکاری کوچکتر از پلنگ که با آن به شکار آهو و مانند آن میروند.

حَسَم*: خدمتکاران، معنی دیگر: چهارپایان

نَدیم*: همنشین، همدم، شکل جمع: نَدما

مُطرب*: آوازخوان، نوازنده، (طرب: شادی و خوشی)

چاشتگاه*: هنگام، چاشت، نزدیک ظهر

صید: شکار، شکارکردن

فرود آمدن: پایین آمدن، پیاده شدن، اقامت کردن

خیمه: چادر، سراپرده

شیراع*: سایه بان، خیمه (هر چیز برافراشته، خیمه و سایه بان)

قضا*: تقدیر، سرنوشت (از قضای آمده: اتفاقاً)

ناو*: قایقی کوچک که از درخت میان تهی سازند.

از جهت: برای

جامه: گسترده، فرش، معنی دیگر: لباس

از هر دستي: از هر دسته، و طبقه ای (از هر قشری)

ناگاه: ناگهان، يك دفعه، بی خبر

نیرو کردن: فشار آوردن (آب نیرو کرده بود: آب بالا آمده بود، فشار آورده بود.)

نشستن و دریدن گرفت: کشتی شروع به فرو رفتن و شکافته شدن کرد. (اگر پیش از گرفت مصدر بیاید، به معنی شروع کرد است.)

غرقه: غرق شده، در آب فرو رفته، غریق

خواست شد: می خواست بشود (در اینجا به معنی نزدیک است بشود)

بانگ: فریاد، صدای بلند، مترادف: صفر

هَرَاهَر: سروصدا، آشوب، آشفتگی، غوغا (این واژه مفرد است)

غریو: شور و غوغا، بانگ و فریاد

هنر آن بود: بخت نیک آن بود، خوبی اش این بود، خوشبختانه، (هنر: فضل خدا، بخت نیک)

درجستن: جستن، پریدن، به سرعت سمت چیزی یا کسی رفتن
بربُودن: ربودن، با سرعت و چابکی چیزی را گرفتن، معنی دیگر: دزدیدن
نیک: اینجا به سختی، معنی دیگر: خوب، زیاد، خوش، شایسته، زیبا
کوفته شدن: خسته و فرسوده شدن، آسیب دیدن (نیک کوفته شد: به شدت مجروح شد).
آفگار*: مجروح و خسته (زخمی)

دوال*: چرم و پوست؛ یک دوال: یک لایه، یک پاره (تسمه)
گسستن: جدا شدن، پاره شدن، جدا کردن، بریدن
ایزد*: خدا، آفریدگار

رحمت: مهربانی، رحم، بخشایش
نمودن: نشان دادن، معنی دیگر: ارائه دادن، آشکار کردن
سور*: جشن، مترادف: ضیافت
براندند: حرکت دادند

امیر از آن جهان آمده: پادشاه از مرگ نجات یافته
جامه بگردانید: لباس هایش را عوض کرد.

تروتباه: خیس و خراب، مجازاً: به معنی ناخوش و حال بگشته
کوشک: کاخ، قصر

تشویش: آشفتگی، اضطراب، بی آرامی، دلهره
آعیان: بزرگان، افراد سرشناس، شکل مفرد: عین
خروش: بانگ و فریاد، شور
لشکری: سپاهی، نظامی

رعیت: مردم عامی، مردم فرمانبردار، مردم
صدقه: مالی که برای رضای خداوند به بینوایان دهند.
فرمودن: دستور دادن، امر کردن، گفتن

غزنین: نام شهری در افغانستان
جمله: همه چیزی، تمام، سراسر، همگی
صعب*: دشوار، سخت

مقرون*: پیوسته، همراه، هم خانواده: قرین، مقارن
مثال دادن: فرمان دادن، دستور دادن

هزارهزار: هزار برابر هزار، یک میلیون

درم (درهم): سکه ی نقره (دینار: سکه ی طلا، معمولاً هر یک دینار به اندازه ی ۱۰ درهم ارزش داشته است).
ممالک: کشورها، شهرها، شکل مفرد: مملکت

مستحقان: افراد فقیر، نیازمندان، معنی دیگر: افرادشایسته
نَبشته آمد: نوشته شد. (فعل مجهول محسوب می شود).

توقیع*: امضا کردن فرمان، مهر کردن نامه و فرمان
موکد*: تأکید شده، استوار

مُبشّر*: نوید دهنده، مژده رسان (بشارت دهنده)

سرسام*: ورم مغز، سرگیجه و پریشانی، هذیان (سردرد)

باردادن: اجازه ملاقات دادن، رخصت حضور دادن، اجازه ی ورود به بارگاه دادن
پار: اجازه، معنی دیگر: میوه، دفعه

محبوب*: پنهان، مستور (درحجاب شده، باحجاب) معنی دیگر: باشرم و حیا
مگر: کلمه استثنا است به معنی (به جز، غیر از، إلا) معنی دیگر: قید استفهام

أطبّا*: پزشکان، شکل مفرد: طبیب

عارضه*: حادثه، بیماری، (عارض، عارض شدن) شکل جمع: عوارض

بونصر: معروف به بونصر مشکان، رییس دیوان رسالت (اداره ی نامه نگاری) در زمان سلطان محمود و مسعود غزنوی، استاد ابوالفضل بیهقی

نُکت*: نکته ها (دو اینجا: خلاصه و چکیده ی نامه ها)

کراهیت*: ناپسندی، هم خانواده: اکره، مترادف: نفرت

فرودسرای*: اندرونی، اتاقی در خانه که پشت اتاقی دیگر واقع شده باشد مخصوص زن و فرزند و خدمتگزاران
آخاجی: عنوانی بوده است برای خادمان خاصّ سلطان در دوره ی غزنوی

خادم: خدمتگزار، چاکر، شکل جمع: خُدَام
خیرخیر*: سریع (این واژه در اصل به معنی بیهوده است)

بَسْتَد: گرفت، مصدر: سندن، ستاندن
بشارت: نوید، مژده، خبرخوش، هم خانواده: مبشر، بشیر
می بخواند: می خواند، صدا می زند

یافتم: دیدم، پیدا کردم
کَتَان: نوعی پارچه که با استفاده از الیاف گیاهی به همین نام بافته می شود.
تاس: نشست، پیاله، شکل دیگر: طاس

زَبَر: بالا، فوق، روی، معنی دیگر: حرکت فتحه
توزی: جامه ی تابستانی نازک از جنس کتان که در شهر توز می بافته اند.
مخنقه*: گردنبند، مترادف: قلاده، گلوبند، عقد

عقد*: گردن بند

کافور: ماده ای خوشبو و سفید رنگ که از صمغ درختی به دست می آید و در درمان سردرد از آن استفاده می شده است.
بوالعلائی طیب: پزشک مخصوص سلطان مسعود غزنوی

زیر: پایین، مخالف زَبَر

دُرست*: تندرست، سالم

عَلت: بیماری، ناخوشی، شکل جمع: عِلل، معنی دیگر: دلیل، سبب

زایل شدن*: نابود شدن، برطرف شدن

این چه رفت: آنچه اتفاق افتاد، آنچه واقع شد.

عَزَوَجَل*: عزیزاست و بزرگ و ارجمند (جمله است که پس از نام خداوند آورده می شود). (عَزَوَجَلٌ) هر دو فعل ماضی است؛ که البته این ماضی تأکید بر دوام دارد).

سعادت: خوشبختی، خجستگی

دیدار: چهره، معنی دیگر: ملاقات

همایون*: خجسته، مبارک، نیکبخت

خداوند: پادشاه، سرور، صاحب، معنی دیگر: آفریدگار

دوات: ظرفی که در آن مُرگَب (جوهر نوشتن) ریزند، مرکب دان

گسیل کردن*: فرستادن، روانه کردن

در بابی: درباره ی موضوعی

داده آید: داده شود

دبیر: نویسنده، کاتب

کافی*: باکفایت، دانای کار

نشاط: شادمانی، خوشی

قلم در نهاد: کنایه از شروع به نوشتن کرد

نماز پیشین*: نماز ظهر (نماز ها به ترتیب: دوگانه، پیشین، دیگر، شام، خُفتن)

مهمات*: کارهای مهم و خطیر

فارغ شدن*: آسوده شدن از کار

خیلتاش*: گروه نوکران و چاکران

رُقعت*: رقعہ، نامه

باز نمود: شرح داد، بیان کرد

نیک آمد: خوب است

مثقال: واحد وزن است معادل ۴،۶۴ گرم

زریاره*: قراضه و خرده ی زر، زر سگه شده (زر: طلا، پاره: خرده، نگه، سگه)

عزو*: جنگ کردن با کفار

گداختن*: ذوب کردن

بی شبهت*: بی تردید، بی شک، هم خانواده: اشتباه

ضَبِعت*: زمین زراعتی، (ضَبِعتُک: زمین زراعتی کوچک)

فراخ تر*: آسوده تر، راحت تر

لُختی*: اندکی، (بخشی، مقداری)

گزاردن: به جا آوردن، انجام دادن

سخت نیکو: بسیار خوب
درمانده: بیچاره، بدبخت، گرفتار
صِلت*: بخشش، معنی دیگر: پاداش، جایزه
فخر: افتخار، نازش (فخرکردن: افتخارکردن، نازیدن به چیزی)
دریابست*: نیاز، ضرورت (حاجت)
وَرز*: بار سنگین (در اینجا بارگناه)
وَبال*: سختی و عذاب، گناه
سبحان الله*: پاک و منزّه است خدا (برای بیان شگفتی به کار می رود؛ معادل شگفتا)
امیرالمومنین: سرور مومنان (عنوانی بوده است برای خلفای اسلام)
روا داشتن: جایز دانستن، سزاوار داشتن، حلال شمردن
سپتن*: ستاندن، دریافت کردن (گرفتن)
همی نستاند: نمی ستاند، نمی گیرد
خلیفه: پیشوای مسلمانان، حاکم جامعه ی اسلامی، جانشین، شکل جمع: خُلَفا (منظور خلیفه ی زمان بیهقی القائم بامر الله خلیفه عباسی است.)
ولایت: سرزمین، کشور، شهرستان، شهر، شکل جمع: ولایات، معنی دیگر: حکومت، فرمانروایی
خواجه: عنوانی احترام آمیز است به معنی بزرگ، سرور، آقا، معنی دیگر: ثروتمند
طریق سنّت: راه و سیره ی پیامبر اسلام
مصطفی: برگزیده، لقب حضرت محمد (ص)
در عهده ی چیزی شدن: به گردن گرفتن کاری، پذیرفتن کاری، متعهد و ضامن شدن
مستحقّ: سزاوار، شایسته، دارای استحقاق، معنی دیگر: فقیر، نیازمند
بُست: نام شهری در خراسان قدیم
شمار: حساب (شمار دادن: حساب پس دادن)
از آن خویش: مال خود
عمید: بزرگ و سرور قوم، مهتر (خواجه عمید: منظور بونصر مشکان است)
علي آي حال: به هر حال
دیده بودمی: دیده بودم (می دیدم: ماضی استمراری)
أحوال: جمع حال، رفتار و کردار
عادات: جمع عادت، آن چه که انسان به آن خو بگیرد، رویه ی معمول)
کردمی: می کردم (ماضی استمراری)
حساب: شمردن، محاسبه
توقّف: نگه داشتن، ایستادن (توقّف قیامت: نگهداشتن انسانها در روز قیامت برای بررسی اعمال)
حُطام: ریزه ی گیاه خشک مجاز از مال اندک و بی ارزش
کفایت: کافی بودن، بس بودن، معنی دیگر: شایستگی، لیاقت، کاردانی
زیادت: افزودنی، زیاده، بیشی
الله دَرُکَمَا: جمله ی دعایی به معنی خداوند به شما دوتن خیر و خوشی دهد.
بزرگا: چه بزرگوار، چه بزرگ (الف از نوع مبالغه و کثرت است شما دوتن چه بزرگوار هستید)
اندیشه مند: کسی که در ذهنش دو گیر موضوعی است، ترسیدن و به اندیشه فرو رفتن
جزا: مجازات بدی (کیفر)، معنی دیگر: پاداش، نیکی (مزد)
شعر خوانی "زاغ و کبک"
زاغ: کلاغ
فراغ*: آسایش، آسودگی
فراغ گزیدن: به دنبال آسودگی بودن
رخت کشیدن: کنایه از به جایی رفتن، نقل مکان کردن
راغ*: دامنه ی کوه، صحرا، مترادف: مرغزار، باغ
عرصه: میدان، صحرا، شکل جمع: عَرَصَات
عرضه ده: نشان دهنده، ارائه دهنده، بیانگر
مخزن: گنجینه، گنج، شکل جمع: مَخازن
نادره: بی مانند، بی نظیر، شگفت، نادر
جمال: زیبایی، نیکویی

شاهد: زیبا روی، خوب روی، مترادف: گواه (واژه ی ابهام دار)
روضه*: باغ، گلزار، شکل جمع: ریاض (رضوان: بهشت)
فیروزه فام*: به رنگ فیروزه، فیروزه رنگ (فام: پسوند رنگ)
خَطوات*: گام ها، قدم ها، شکل مفرد: خطوه
مقارَب*: نزدیک شونده، همگرا (نزدیک به هم، به هم پیوسته)
جُنُبش: حرکت، تکان (جنیبین: حرکت کردن، تکان خوردن)
هموار: نرم و آهسته، با ملایمت
بازکشیدن پا از روش خویش: کنایه از کنار گذاشتن روش خود

درپی: به دنبال، به پیروی

القَصّه: خلاصه، باری

مَرغزار*: سبزه زار، علفزار، چراگاه (مَرغ: سبزه)

قاعده: قانون، روش، اصل و اساس، شکل جمع: قواعد

خامی: بی تجربگی، نادانی

سوختن: کنایه از همه چیز را از دست دادن، ضرر کردن

رهروی: راه رفتن

فرامش کردن: فراموش کردن، از یاد بردن

گرامت زده*: تاوان زده، کسی که غرامت کشد (ضرر کرده)

گروه املايي فصل ۱

حلاوت و شیرینی: هم معنی هستند.

قَرین لطف: همراه با لطف/ مقارن، تقارن، قرائن

صِنع خدای: آفرینش خدا/ صانع، صنعت، مصنوع

قوت روز: خوراک روز/ مشابه: غوط (فرورفتن)

زَنخدان جذاب: چانه ی زیبا/ مجذوب، جذاب

مِحراب مسجد: محلی در مسجد/ مشابه: مهرباب (نام همسر سیندخت)

انسان دغل: انسان مکار و تنبل

ترازوی دقیق: ابزار وزن کردن دقیق/ مشابه: طراز (طبقه، هم طراز)

صورت و سیرت: ظاهر و باطن/ صُور، سیر (صورت ها، سیرت ها)

ننگ و عار: هم معنی هستند/ مشابه: آر (بیاور)

ضایع شدن: تباه شدن/ تضييع

رزق جلال: روزی مجاز و مشروع/ مشابه: هلال (شکل ماه)

هِمّت و حِمیت: اراده و جوانمردی/ اهتمام

حِشم و ندیمان: خدمتکاران و هم نشینان

مِطربان دربار: نوازندگان دربار/ طرب

صید و شکار: هم معنی هستند. / صیاد، متصیّد

شرع و سایه بان: هم معنی هستند.

از قضاي آمده: بر اثر اتفاق/ مشابه: غزا (جنگ)، غذا (خوراک)

غرقه خواست شد: می خواست غرق شود/ غریق، استغراق

هزاهز و غریو: آشوب و فریاد

سور و شادی: جشن و شادی/ مشابه: صور (بوق)، صُور (صورت ها)

اعیان حکومت: بزرگان حکومت/ عین (بزرگ)

رعیت و بنده: هم معنی هستند. / راعی (چوپان)، رعایا

شهر غزنین: نام شهری است.

حادثه صعب: حادثه سخت

مقرون شدن: نزدیک شدن/ قرین، متقارن، قرینه

مثال و فرمان: هم معنی هستند. / امثال (فرمانبرداري)

توقیع و امضا: هم معنی هستند.

تب و سرسام: هم معنی هستند. / مشابه: طب (پزشکی)

مِججوب و پنهان: هم معنی هستند. / حجاب، حجیب، حُجَب

اطبای حایق: پزشکان ماهر/ طبیب، طبابت، مطب/ حذاقت

عارضیه ي سخت: حادثه ي سخت/ عوارض
کراهیت و نفرت: هم معني هستند./ کريه، مکروه، اکراه
آعاجي خادم: نگهبان خدمتگزار
تاس پر از يخ: پياله ي پر از يخ/ به شکل طاس هم نوشته مي شود
پيراهن توري: نوعي پيراهن/ توز
مخنيقه و عقد: گردنبند/ مخانيق، عقود
بوالعلاي طبيب: نام شخص است./ اطبا (پزشکان)
زایل شدن تب: از بين رفتن تب/ زوال
توقيع فرمان: امضاي فرمان
فارغ و آسوده: هم معني هستند./ فراغت
رقعه ي خواندني: نامه ي خواندني/ رُقاع (رقعه ها)
هزار مثقال زر: مقدار زيادي طلا
غزو هندوستان: جنگ هندوستان، / غزا، غازي (جنگجو)
حلال بي شبهت: حلال بي ترديد، / مشابه: هلال (ماه نو)
قاضي بست: کسي که در شهر بست قضاوت مي کرد. / مشابه: غازي (جنگجو)
ضبيعتك حلال: زمين زراعتي کوچک حلال/ ضياع
حق گزاردن: به جا آوردن حق
صِلت و هديه: هم معني هستند.
وزر و وبال: بار سنگين و عذاب/ وازر (گناهکار)
خواجه عميد: نام شخص است.
أحوال و عادات: حال ها و عادت ها/ مشابه: احوال (ترس ها، هول ها)
حطام دنيا: مال بي ارزش دنيا
روز جزا: روز کيفر
زاغ و مرغزار: کلاغ و چمنزار
فراغ گزیدن: به دنبال آسودگي بودن/ مشابه: فراق (دوري)
عرصه ي فراخ: فضاي باز و گسترده/ عرصات
عرصه ده: نشان گر/ معرض
روضه ي فيروزه فام: باغ فيروزه اي رنگ/ رياض (روضه ها)
خطوات متقارب: گام هاي همگرا و نزديک به هم/ خطوه، تقريبن
گرامت زده: ضرر کرده/ گرامات
تحفه الاحرار: نام کتاب است/ تحفه (هديه)، احرار (آزادگان)